



## تروتسکی و دوران بعد از جنگ

سؤال:

به مساله ديگري توجه كنيم . در آستانه جنگ جهاني دوم تروتسكي ، علاوه بر ارائه تحليل از ماهيت تصادمي كه در شرف وقوع بود ، چند پيش بيني نيز در باره سير وقايع پايان جنگ عنوان كرد . تقريباً تمام اين پيش بيني ها غلط از آب درآمد . در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه دمکراسی شورائی ، از طریق انقلاب سیاسی پیروزمند برقرار شد ، نه سرمایه داری از طریق ضد انقلاب پیروزمند مستقر گشت ( دو بدیلی كه تروتسكي پيش بيني کرده بود ) . برعكس استالینيسم ، نه تنها از جنگ جان سالم بدر برد ، بلکه از برخی لحاظ قوی تر شده و گسترده تر شد . در همان زمان ، باز بر خلاف پيش بيني های تروتسكي دنياي سرمايه داری مرحله نوینی از گسترش سریع اقتصادی بخود دید ، و انقلاب کارگری در هیچيك از کشورهای پیشرفته غرب به پیروزی نرسید . آیا يك چنين اشتباهات دامنه داری در پيش بيني بيانگر نقض تحليل تئوريك نيست ؟ آیا ميتوان بدون مورد سؤال قرارداد ان كل تحليل ماركسيستی واقعيّت اجتماعی امروزی ، آنها را توضیح داد ؟

جواب:

بطور کلی اظهار نظرهای سیاسی کلاسیك ماركسيسم را می توان بدون دسته تقسیم كرد . اول آنهايي كه می توان نام پيش بيني های کوتاه مدت بر آنها نهاد . دوم تلاش های نظري برای پدیده برداشتن از روندهای اساسی انكشاف ، یا بعبّارت ديگر كوشش جهت درك ماهيت درونی دوران تاریخی و تضاد های عمده ای كه آنها معین می كنند . در دسته اول ميتوان اشتباهات بشماري توسط ماركس ، انگلس ، لنين و تروتسكي و هر كس ديگر یافت . مثلاً بخاطر بیاوریم كه در اواخر سال ۱۹۱۶ لنين نطقی در گرد هم آئی كارگران سوئیس ایراد كرد كه در آن ترازنامه تاريخ و بد بينانه ای از اوضاع ، بعد از شكست انقلاب ۱۹۰۵ كشید . در واقع ، درست دو ماه قبل از انفجار فوریه ۱۹۱۷ او استدلال می كرد كه با آنكه ۱۹۰۵ روندی را بحريان انداخته كه بالاخره به انقلابی نوین منجر خواهد شد ولی با احتمال زياد نسل او انقلاب را نخواهند دید . لیست اینگونه اشتباهات را می توان ، تا دلتان بخواهد ، دراز كرد . منشاء اصلی آنها اینست كه در کوتاه مدت جريان وقايع نه فقط توسط روند های تاریخی عظیم ، بلکه با مجموعه ای كثیر از عواملی فرعی معین میگردد كه نه تنها نمی توان آنها را بحد کافی ، در تحليل

جامعی از اوضاع گنجانند ، بلکه غالباً حتی نمی توان از قبل آنها را دانست . چون اطلاعات كامل در دست نیستند . تروتسكي نيز ، همچون ماركس پيش از رخداد ، اغلب گوشزد می كرد كه كار كرد تحليل تئوريك غيب گوئی ماتریالیستی نيست . هر چند كه چنین چیزی اساساً ضد و نقیض گوئی است . كار كرد تحليل تئوريك معین كردن مسیر روند های تاریخی است . با وجود این پس چرا می بينيم كه ، نه فقط تروتسكي بلکه بقیه ماركسيست ها ، اغلب به كار پيش بيني های کوتاه مدت می پردازند ؟ ریشه این علاقه ظاهراً سیرانی ناپذیر برای پیشگوئی چیست كه علیرغم همه عوامل باز دارنده ادامه دارد ؟ این قبل از هر چیز نتیجه منطقی سیاست انقلابی است . اگر انقلابيون می خواهند دنيا را تغییر دهند — و بالاخره كار اصلی آنها هم همین است — پس می باید در محدوده يك سلسله اجتهالات کوتاه مدت و متوسط المدت عمل كنند تا بتوانند خط مشی واقعی خود را تعیین كنند . تئوری انقلابی روندهای دورنی اساسی و تاریخی را تعیین می كند . ولی عمل انقلابی در چارچوب واقعيّت حاضر صورت می پذیرد . برای حل این مشكل از دیدگاه منطقی ، لازم است ما بين بیان قوانین علمی انكشاف ، شیوه های تولیدی با صورتبندی های اجتماعی مشخص بكمك ماركسيسم انقلابی و مطرح كردن نظراتی كه تنها می توان نام انگاره های عملی در باره تحولات کوتاه مدت وقايع ، و نه قوانین علمی ، بر آنها نهاد ، تمایز قائل شد . بدون يك چنین انگاره های عملی در باره تكامل کوتاه مدت ، عمل كردن غیر ممكن است . همین و بس . ولی در عین حال تصحيح دائمی این انگاره ها در فرایند واقعيّت لازم است ، تا اینها را باندازه كافی متكي بر واقعيّتات و مناسب برای عملی درست بسازد . بدین معنا این پيش بيني های کوتاه مدت ، هر چند كه در بسیاری از موارد غلط از آب در می آیند ، لازمه عمل انقلابی هستند — بشرطی كه بر اساس تجربه مداوم تصحيح شوند . و با آنكه نمی توان انكار كرد كه خطرناكند ولی بدون آنها فقط تئوری گسترده تاریخی وجود خواهد داشت ، نه عمل انقلابی .

این حاشیه روی برای این لازم است كه معنای این ادعای ظاهراً متناقض را بفهمیم كه ، درك تروتسكي از خطوط اصلی انكشاف قرن ما ، نه تنها درست بود ، بلکه آنچنان روشن و دقیق بود كه پيش بيني های کوتاه مدت ناقص او اغلب بعلت همین روشنی فوق العاده او در باره روندهای دراز مدت تاریخ بودند . از زمانیکه فروكش انقلاب جهانی ،

از فعالیت سیاسی، در سراسر جهان، بلکه در تهدید محیط زیست، چپاول کورکورانه منابع طبیعی، سایه افکندن خطر جنگ سوم بر جهان و گسترش بیسابقه سلاح های هسته ای تکنولوژی اسلحه سازی و غیره.

سوم آنده از آن طرف، بناچار خیزش های مداومی

از مبارزات انقلابی خواهیم داشت و از طرف دیگر پرولتاریا با دشمنی روبروست که کاملاً قادر به دفاع از خود است و بر نظامی حکومت میکند که خود بخود و بعلت تضاد های درونی خویش متلاشی نخواهد شد، حتی اگر این تضادها حدت و شدت زیادی پیدا کنند. پس مساله مرکزی استراتژی انقلابی چیست؟ جواب تروتسکی اینست: مساله رهبری سیاسی پرولتاریا و انقلاب، مسائل تاکتیکی و استراتژیکی مربوط آگاهی طبقاتی زحمتکشان، مسائل میرم تاریخی دوران ما خواهند گشت. و در حقیقت تروتسکی معتقد بود که بحران بشریت خود، نهایتاً به بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر کاهش مییابد. و این نه فقط به معنای سازمانی آن بلکه به مفهوم گسترده تر سیاسی کلمه. در محتوای بحران تاریخی جامعه ای که در حال انحطاط است ولی خود بخود در مقابل برخاست مبارزات انقلابی توده ای، برخاستی که مستقیم الخط یا نا محدود نیست، از بین نمی رود. پیروزی یا شکست این مبارزات برای کل نوع بشر حیاتی است. و خود بستگی به ساختن یک رهبری بسنده انقلابی دارد. اگر این مبارزات به پیروزی نرسد ضجه های مرگ جامعه بورژوا بد رازا خواهد کشید. و اگر چنین شود. نتایج پاسخ ما به سؤال دوم واقعیت خود را روز بروز بیشتر نشان خواهد داد.

این سؤال سومی متممی هم دارد که تروتسکی از آن بخوبی آگاه بود. در بیانیه کنگره فوری بین الملل چهارم، که در ماه مه ۱۹۴۰ برگزار شد (و میتوان آنرا از بعضی لحاظ وصیتنامه سیاسی تروتسکی بحساب آورد). تروتسکی چنین نوشت. در جواب باین سؤال که آیا فرصت های انقلابی که با جنگ جهانی دوم گشوده میشوند، بدست تشکیلات بورکراتیک سنتی هدر خواهند رفت یا نه. باید گفت که این سؤال خوب بیان نشده است.

و ادامه داد: برخاست انقلابی یک واقعه کوتاه مدت نیست. بلکه روندی است که سالها، و حتی ده ها سال ادامه خواهد داشت. فراز و نشیب ها، جنگها، انقلابها، آتش بس ها و باز هم جنگها خواهد بود. و چنین دورانی — و اینجا تروتسکی از دهه ها صحبت میکند و نه فقط چندین سال بعد از جنگ — برای ساختن سازمانهای انقلابی مناسب خواهد بود. این پیش بینی هم، در مقیاس تاریخی درست از آب درآمد.

پس اینطور جمع بندی میکنم که در مورد سه مساله، که جهت درک دورانی که در آن زندگی میکنیم و تعیین کننده بودند، تروتسکی بهیچوجه در اشتباه نبود. برعکس، او نشان داد که روش تحلیل مارکسیستی صرفنظر از بد بینی ها یا خوشبینی های کوتاه مدت، قادر به درک روند های کلی انکشاف تاریخی میباشد. پس عیب و اشکالی در تحلیل نظری نبود. و جریات تاریخ از جنگ جهانی دوم بیعده بهیچوجه دلالت بر این نمی کند که تحلیل مارکسیسم انقلابی از واقعیت

در اواخر دهه بیست و دهه سی مسلم گشت. زمانیکه فاشیسم و استالینیسیم ابعادی سخت حیوانی، و روز بروز درنده تر، پیدا کردند مارکسیست های انقلابی تیز بین با سه سرش زبریز بودند. که برای تعیین تکامل دراز مدت دوران ما اساسی هستند.

اول آنکه آیا انقلاب جهانی شکستی مهلك و بسا دوام خورده بود و آیا دنیا میرفت تا در دورانی طولانی از سببیت غوطه ور شود؟ یک چنین سئوالی ممکنست امروزه ترس از اشباح بنظر بیاید. ولی در دهه سی سئوالی بود که بسیاری از خود میپرسیدند میتوان لیست شگفت انگیزی از باز گفتنها از بسیاری مارکسیست ها، از اصلاح طلبانی همچون رودولف هیلفردینگ آخرین نظریه پرداز بزرگ سوسیال دمکراسی، تا بسیاری تروتسکیست های سابق، که معتقد شده بودند هیتلر جنگ جهانی دوم را خواهد برد و اروپا برای یک قرن یا بیشتر زیر سلطه فاشیسم بسر خواهد برد، جمع آوری کرد. ولی تروتسکی جواب این سئوالها را طور دیگری میداد. و استدلال میکرد که شکستهای انقلاب جهانی، گرچه ننگین، ولی از لحاظ زمانی محدودند. میگفت بناچار در پایان جنگ موج نوینی از مبارزه انقلابی طبقه کارگر، و خلق هکستمدیده، بلند خواهد شد. پیش بینی می کرد که نه هیتلر، موسولینی، نه دیکتاتوری ژاپن، و نه رژیم چیان کای چک، و نه استالین، و نه امپراطوری های مستعمراتی امپریالیست ها هیچکدام در مقابل جنگ و وقایع بعد از آن دوام نخواهند آورد. با استثنای استالین پیش بینی های او همه درست بودند. برخاست جدید انقلاب جهانی بعد از جنگ جهانی دوم واقعیتی است انکار ناپذیر.

و اما مساله دوم: آیا دوران فوق العاده ارتجاع و انحطاط نه تنها جنبش کارگری بلکه تمام دستاوردهای تمدن بشر (که مظهر آنها جنایات دهشتناک آشوتیز و هیروشیما است) صرفاً حادثه ای اتفاقی در تاریخ است؟ در این مورد نیز پاسخ تروتسکی روشن بود، و تاریخ آنرا تأیید کرد. نه این اتفاقی نبود. پوسیدگی جامعه بورژوایی و از هم گسیختن شیرازه شیوه تولید سرمایه داری که غنا، دستاوردهای تکنولوژیک و پیشرفت های مادی بیسابقه ای برای دو قرن بشریت را به پیش راند با ارتجاعی مشخص میشود که همراه با زمان وخیم تر و وخیم تر میگردد. هر چه حیوان زخم خورده نیرومند تر باشد، بهمان میزان ضجه های سرگش دیوانه وار تراست، و نتیجتاً برای نوع بشر فاجعه آمیز تر. بجای پذیرفتن خوش بینی فرخنده اصلاح طلبان تکامل گرا، که گمان میکردند همه چیز خود بخود درست خواهد شد بر قیمت فوق العاده ای که بشریت برای باقی ماندن نظام سرمایه داری میبایست بپردازد تأکید میگذشت. اینجا هم حق با او بود. امروز، علیرغم بیست سال گسترش نیروهای مولده، و افزایش دائمی تولید مادی، بخش بزرگتر و بزرگتری از پیشگامان کارگران و روشنفکران از این خطر آگاهند. خطری که اشکال مختلف بخود میگیرد — نه فقط رژیم های فاشیستی یا دیکتاتوری های نظامی حیوان صفت، نه فقط گسترش هراس انگیز استفاده از شکنجه، همچون نوعی عادی و رسمی

اجتماعی معاصر نقص اساسی داشته است . ولی این در واقع فقط بخشی از پاسخ به سؤال شماست و این حقیقت هنوز باقی است که بسیاری از پیش بینی های کوتاه مدت تروتسکی در واقع کاملا اشتباه بودند . اشتباه او چه بود و ریشه خطا در کجا بود ؟ در اینجا آن اشتباهاتی را که با او می بندند ، و در واقع برکنار هم چیدن ناصادقانه بازگفتهای پراکنده متکی است ، بکنار میگذاریم . مثل این ادعا که تروتسکی پیش بینی کرده بود ، کشور اتحاد شوروی بناچار در جنگ شکست خواهد خورد ، در حالیکه نوشته های او نشان میدهد که از چنین موضعی دفاع نمیکرده . در مرتبه ازل او کوبش ( تاثیر ) کوتاه مدت برخاست نوین انقلاب جهانی بر آگاهی پیشگامان پرولتاریا را بیش از آنچه بود فرض میکرد . در اینجا راهنمای او تشبیه تاریخی بود : انفراد عده قلیلی انترناسیونالیست در جنبش کارگری در سال ۱۹۱۴ راه را برای افزایش خارق العاده قدرت انترناسیونالیست ها در روزهای آخر جنگ جهانی اول ، و مخصوصا بعد از پیروزی انقلاب اکتبر باز کرده بود . در بیان این تشابه ، تروتسکی شدیداً تاثیر بیست سال شکست پیایی نه فقط انقلابهای کارگری ، بلکه بطور کلی سازمانهای متشکل جنبش کارگری ، را که رفته رفته روی هم انبار شده بود ، دست کم گرفت . و این خود حیرت انگیز است چون او هنگام بررسی اوضاع کشورهای مشخص مثل آلمان و روسیه چنین اشتباهی نکرد . او هیچگاه چنین موضعی نگرفت که نازیم مدت کوتاهی دوام خواهد آورد ، و سپس برخاست سریع و جدید جنبش کارگری آلمان را ، به سطحی ماوراء جنبش های ۱۹۲۳-۱۹۱۸ ، بدنیال خواهد داشت . برعکس او بر تاثیرهای دراز مدت پیروزی هیتلر ، همچون عاملی که روحیه کارگران را خرد میکند و آگاهی آنها را پائین میآورد ، تاکید میگذاشت . او مطمئن بود که بالاخره برخاست نوینی در جنبش پیش خواهد آمد ، ولی در شرایطی بمراتب مشکل تر از آنچه قبل از برخاست فاشیسم حاکم بود .

تحلیل او از روسیه از اینهم تیزتر بود . او به تاثیرات فاجعه آمیز وقایع اواخر دهه ۳۰ و پراکنده شدن توده های روسی ، بر سطح متوسط آگاهی کارگران روس و مشکلات فوق العاده در باز سازی نیروهای طبقه بعد از سرخوردگی تاریخی حاصل از پیروزی بورکراسی استالینیستی اشاره میکرد . در هر دو مورد تروتسکی قاطعانه استدلال میکرد که ترویز و سرکوب های بعد از آن ، و از بین رفتن کادرها ، اگر چه اوضاع را خیلی وخیم کرده اند ، ولی علت اصلی اشکالات ظهور نیرومند جنبش انقلابی نبودند . بنظر او موانع اصلی عبارت بودند از فقدان چشم انداز ، سرخوردگی سیاسی ، و فقدان اعتماد بنفس طبقات اجتماعی ، که شکست های تاریخی ای به عظمت فاشیسم یا استالینیسم را متحمل شده بودند .

مشکل اینجاست که تروتسکی ارزیابی های بسیار گوناگون و متفاوتی در سطح ملی و بین المللی مطرح کرده است . در تحلیل کشورهای مشخصی چون آلمان و روسیه تحلیل او بسیار روشنتر است . از طرف دیگر در پیش بینی های بین المللی خود بخطا رفت چون مبنای استدلال خود را این فرض قرار

میداد که دوران بعد از جنگ جهانی دوم خیلی مشابه با دوران بعد از جنگ جهانی اول خواهد بود .

بعد از جنگ جهانی دوم خیزش انقلابی در سطح جهانی بوقوع پیوست . که از بعضی لحاظ ، مثلا اگر انگلیس را جزو کشورهای پیمان آبریم که در آن کارگران در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ نشان دادند خواهان دگرگون کردن سوسیالیستی کشور هستند ، از موج مبارزات سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۸ هم گسترده تر بود . اما این نیروها از نظر سیاسی خیلی گیج تر و ناروشن تر بودند . و بنا بر این تشکیلات سنتی آلمان تر نمیتوانستند آنها را الت دست خود سازند . نتیجه در هم رفتن این دو عامل این بود که خیزش انقلابی خیلی سریعتر توقف شد و دامنه سیاسی خیزش های قبلی را پیدا نکرد . بعبارت دیگر تروتسکی به غایبی که من اسمش را گسستن تدویم سنتی سوسیالیسم انقلابی میگذاریم کم بها میداد . در اینجا تفاوت بین اوضاع سالهای ۴۵-۱۹۴۴ و سالهای ۱۹-۱۹۱۸ خیلی آشکار بود . در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انقلابیون به زبانی صحت میکردند که سادگی برای توده کارگران متشکل قابل فهم بود . بدون مثال ۱۹۱۲ صوفای توفی بود در روند رو به بالای عبوس آنها هیچ طوفانی نبود . کارگران اروپائی در سال ۱۹۱۴ معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی بزودی بوقوع خواهد پیوست . آنها بر همان روال رهبرانی چون لوکزامبورگ ، کارل لیبکنیچ ، لینین یا تروتسکی و سایر انترناسیونالیستهای پیشگامان سوسیالیسم دو سنن مشترک داشتند و انترناسیونالیستها در همه جا ، حتی بعد از سال ۱۹۱۴ ، و سیزده دورانی تاریخی تا سال ۱۹۱۶ ، پیوند خود را با توده ها از دست ندادند . توده های پیرو حتی بعد از سال ۱۹۱۶ ، جناح سانترست ، مجالش را گزید ، که مخالف ادامه جنگ امپریالیستی بود . از اوضاع خارج طلبان وطن گرا حتی تعدادی از جنبش مشیال سوسیالیست در آلمان کاتوتسکی در کفرانس پیمروالد شریف کردند و موافقت قطعنامه تروتسکی ، ولی مخالف قطعنامه لنینی را رای دادند . این تدویم در مورد حساب آلمان از همه جا روشن تر است . بجز در دو سال اول جنگ اسپارتاکیست ها بطور کلی در موقعیت خوبی بودند . تصمیم آنها مبنی بر پیوستن به حزب مستقل سوسیال دمکرات که در سال ۱۹۱۷ پایه گذاری شد نه تصادفی بود . ندیک اشتباه تاکتیکی . بلکه نتیجه این واقعیت بود که اسپارتاکیست ها با بسیاری از مبارزین و حتی تعداد زیادی از رهبران حزب مستقل سوسیال دمکرات که از انقلاب روسیه پشتیبانی میکردند ، زبان مشترکی داشتند . مدت کوتاهی بعد احزاب سوسیالیست در تعدادی کشورها که در آنها سنن انقلابی آنقدرها هم قوی و ریشه دار نبود تقاضای عضویت در بین الملل کمونیست را کردند . مثلا احزاب سوسیالیست ایتالیا و چکسلواکی . و فراموش نکنید که اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه در کنفرانس ۱۹۲۱ در مورد بین الملل کمونیست رای موافق داد .

بنابر این موقعیت انقلابیون در سالهای ۱۹۴۴ کاملاً با سالهای ۱۹۱۸ متفاوت بود . آنها در جنبش کارگری ، که سنن انترناسیونالیستی آن مدتها قبل از هم گسسته بود ، مفقود

روسیه پشتیبانی کرد و با تمام قوا اعتصابی را که بر علیه آن صورت گرفته بود تخریب کرد. در همان زمان حزب سوسیال دمکرات، که با تمام قوا بر علیه کمونیست ها پیکار میکرد، بنا تمام وجود از خط مشی امپریالیست های غربی دفاع میکرد. بجز سازمان دادن چند شورش که بیشتر ملی گرایانه بودند تا چپی. نتیجه هم آنها بر طبقه کارگری که بنقد از ضربات فلج کننده وقایع سالهای ۲۳-۱۹۲۹، و سالهای کشتارهای نازی ها، جنگ و تجزیه بخود میپیچد، قابل محاسبه نبود. تراز نامه کلی این تحلیل چیست؟ کاهش دادن آن به عبارت "امپریالیسم و استالینیزم انقلاب آلمان را خفیه کردند" ساده گرائی است. معنای چنین نظری اینست که تروتسکی و بین الملل چهارم به ظرفیت ضد انقلابی امپریالیسم و استالینیزم کم بها دادند. در صورتیکه اینطور نیست. واقعیت اینست که ما علیه اینها انتظار انقلاب در آلمان را داشتیم. آنچه این انکاره عملی را از محتوا خالی ساخت در هم آمیختن شرایطی اسفندگانه تودیف کردم (و پیش بینی آنها در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۳ خیلی مشکل بود). شرایطی که امکان خیزش را در تابستان ۱۹۴۲ از بین برد (جالب اگر چه بیپسوده خواهد بود، اگر تنها کنیم که اگر سران ارتش آلمان روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲ خود را از سر هیتر خلاص کرده بودند، و جنگ بسرعت خاتمه یافته بود، چه میشد؟ در هر صورت پیش نیامدن انقلاب در آلمان، و یا حتی برخاستن انقلابی محدود تری مانند آنچه در فرانسه، ایتالیا یا یونان بوقوع پیوست، تاثیر عمیقی بر جریان وقایع هم در اروپا و هم در سراسر جهان گذاشت.

عامل دومی که تروتسکی و تروتسکیست ها پیش بینی نکرده بودند این بود که احزاب کمونیست، بغلت نقشی که اتحاد شوروی در شکست فاشیسم بازی کرد و حتی بغلت دگرگونیهای اجتماعی در اروپای شرقی، جاذبه زیادی برای طبقه کارگر اروپا داشتند. در سالها ۴۹-۱۹۴۸ بسادگی نمیشد به مبارزین کمونیست توضیح داد که استالین کوشش کرد نظام بورژوازی را در خارج از محدوده شوروی حفظ کند، کارگران متشکل و جوانان به اشتباه پیروزی انقلاب یوگسلاوی و چین را به ارتش سرخ نسبت میدادند. سپس، در دوران اوج جنگ سرد، از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، اغلب اقشار رادیکالیزه شده کارگران و جوانان خود بچوبسته احزاب کمونیست و استالینیزم جلب میشدند. نه بخاطر سیاستهای سازش طبقاتی این احزاب بلکه بغلت تقسیم سیاسی جهان "به دو اردوگاه" که جنگ سرد ایجاد کرده بود.

در این مورد لازم است توجه کنیم که بین الملل چهارم اولین نیرویی در جنبش کارگری بود که — از زمان سومین کنگره جهانی اش در سال ۱۹۵۱ — فهمید که تحکیم و گسترش استالینیزم امری ظاهری است. و این حتی در مورد نواحی جغرافیایی که زیر کنترل ارتش شوروی آمده بودند هم صادق است. واقعیت مخلوط بر تناقضی از گسترش حکومت بوروکراسی شوروی به ماوراء مرزهای آنجاست. سه نمونه هائی از انقلابهای سوسیالیستی واقعی بود که بالاخره به ریشه های استالینیزم تیشه میزدند و بحران تاریخی وجهانی

با وجود اینکه با تقابل رادیکالیزاسیون کارگران از یک طرف و سیاست و استالینیزم ها از طرف دیگر روبرو بودیم. باین ارزیابی بودند: سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست و سوسیالیست دیگر یک انحراف چهار ساله نبود، بلکه نقطه اوج یک روند تکاملی لااقل بیست ساله بود (اگر سال ۱۹۲۷، سال اخراج اپوزیسیون چپ از حزب کمونیست شوروی را آغاز ریشه کنی انترناسیونالیسم بحساب آوریم. اگر چه تاریخ آنرا باید چند سال بعقب برد). در این شرایط انقلابیون امکانات ناچیزی برای افزایش نیروهای شان داشتند. حتی نادرست از قابلیت انقلابیون جهت نفوذ در خیزش انقلابی بعد از جنگ باید دو عامل اضافی را نیز که نقش مهمی در تحلیل های هم شخص تروتسکی و هم بین الملل چهارم داشت علاوه کرد — دو عاملی که مهمند ولی اگر جدا از محتوای عمومی د نظر گرفته شوند، به بحث دوری خواهد کشید.

اولین این دو عامل اتفاق نیفتادن انقلاب در آلمان در پایان جنگ جهانی بود. انقلاب آلمان جایگاه ویژه ای در تمام پیش بینی های تروتسکی و بین الملل چهارم داشت. البته در آلمان با نزول آگاهی طبقاتی طبقه کارگر روبرو بودیم، ولی در عین حال نفوذ تشکیلات سنتی طبقه کارگر در میان طبقه بطور کیفی نقصان یافته بود. این موقعیت امکانات انفجارهای خود انگیزه توده های را فراهم کرده بود که بسرعت از کنترل احزاب سوسیالیست و کمونیست خارج میشدند. (من خود، همچون یک زندانی سیاسی، با آنجا تبعید شده بودم و مدتی در یکی از کارخانه های عظیم تولید سرخت در وولینگ نزدیک کولونی کار میکردم). من هنوز معتقدم که این چشم انداز از آنچه بنظر میرسد واقع بینانه تر بود. لااقل تا سال ۱۹۴۴ چنین بود. ولسی در مرحله معینی از هم پاشی اجتماعی بر جوحاکم شد. توده تولید کنندگان در آنجا در واقع عبارت بودند از زندانیان جنگ، زندانیان سیاسی، اسرای اردوگاه های کار اجباری و کارگران خارجی تبعید شده. از هم پاشی زندگی جمعی تقریباً کامل بود، حتی همکاری ساده در محل کار از بین رفته بود. در چنین شرایطی چشم انداز خیزش انقلابی در آلمان، بغلت مجموعه ای از علل عینی، شروع به محو شدن کرد: "بسیج همگانی" و کشتارهای تشدید شده نازی ها، مشخصاً بعد از ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴، بمباران گسترده شهرها توسط نیروی هوایی انگلیس، تاثیر وحشتناک ارباب، همراه با اشغال و تجزیه آلمان، نابود شدن وسائل ارتباطی.

به همه اینها باید نتایج شکست را برای مردم اضافه کرد: قحطی، بدبختی، پراکنده شدن جمعیت شهری، نتایج سیاسی استالینیزم و رفرمیسم نیز بهمان اندازه خانمان برانداز بودند. حزب کمونیست آلمان هنوز کادریهای کارگری بیشتری از آنچه میشد فکرش را کرد داشت. ولی با آنکه حزب در آغاز آنقدرها هم قوی نبود ولی ناچار بود سیاست های استالین را بپذیرد، و این به معنای پشتیبانی از ارتجاعی ترین سیاستهای قابل تصور بود. مثلاً حزب کمونیست آلمان از اوراق کردن کارخانه های رور و انتقال آنها به